

خیلی دلم می‌خواهد بیایم و بوسه بر خاک مطهر و عزیزت بزنم که در روز عاشورا متبرک شده است. در مورد آن روز خیلی سؤال دارم که کاش می‌شد پاسخ دهی. کاش می‌شد روز عاشورا را تو برایم توصیف کنی. معمولاً اول نامه‌ها می‌نویسند امیدوارم حالت خوب باشد. ولی من می‌خواهم بپرسم تو زنده‌ای یا مرده؟ مگر می‌شود کسی شاهد آن همه ظلم باشد و از غصه نمیرد؟ کربلا، چطور توانستی آن روز از ظلم ظالمان بر خاندان معصوم پیامبر ﷺ بر خود نلرزی؟ چطور توانستی لب تشنه رقیه دختری کوچک که فقط سه سال داشت را ببینی و چشمه آبی نجوشانی؟ کربلا چگونه تحمل کردی خون نوزاد شش ماهه‌ای را به روی صورت؟

آن روز غروب که از خون عزیزان پیامبر ﷺ رنگین شده بودی، چه احساسی داشتی؟ چرا از آن روز به بعد هر کسی از بنی امیه را که دیدی نبلییدی؟

کربلا از تو گله دارم! چگونه آتش را در پروانه‌های زیبای آل عبا و خیمه‌ها دیدی و با خاک خاموش نکردی؟ کربلا تو که آب را از لبان تشنه و خشکیده آنها پنهان کردی؛ دیگر چرا آتش را خاموش نکردی؟

آه‌ای کربلا، می‌گویند آب فرات از آن روز به بعد گل آلود شده، ولی تو چه؟

تو که آن روز به آب راه ندادی، تا از دلت عبور کند ولی راه خون عزیزان علی و فاطمه را در دل باز کردی، اکنون چه احساسی داری؟ کربلا نمی‌دانم چرا، چرا تو برای ریخته شدن خون حسین بر روی دامن‌ت انتخاب شدی؟ مگر در عذاب این که شاهد آن صحنه‌ها بودی نسوختی؟ آیا ذره‌های خاکت باز هم بعد از آبیاری شدن با خون آن جوانان پاک، از بارش باران لذت می‌برد؟

ولی هر چه که بوده و هست تو حالا مأمن ارواح پاک هستی و شانه‌هایت زخمی تازیانه‌های نامردان زمانه. کربلا تو که بستر خون و جسم شهیدانی، کربلا تو که عرصه هجوم وحشی قابیلیان بر مطهرترین قطرات وجود مقدس خدا بر روی خاک بودی، تو که شاهد معراج سیدالشهداء بودی، حتماً فرشته‌ها را هم دیده‌ای که از بیداد دشمنان خدا و دیوان ستمگر اشک ریختند. آیا می‌توانم بپرسم مژه اشک و خون و غم و خاک به تلخی کدام زهر بوده است؟ کربلا، دیدن سرهای بی تن بر نیزه‌ها و تن‌های بی سر و نعش اطفال و خاکستر گهواره‌ها چگونه بود؟ کربلا نمی‌دانم دلت سوخت یا پژمرده و یا...

ولی کاش می‌شد راه ما به خاک تو باز می‌شد تا تربت متبرک تو را لمس می‌کردیم هر چند وقت یک بار به منزل‌گاهی در نزدیکی تو می‌آیم، ولی جز اشک و حسرت دیدار تو و بوسه بر خاکت، جای پای عزیز زهرا را نمی‌بینیم، چه به ما می‌رسد، دعای عرفه فیض کمی نیست ولی ما تو را و مقبره مولا یمان را می‌خواهیم. مولای غریب و مظلومان حسین که در آغوش خود نگهداری می‌کنی. کربلا تو را به خدا قسم می‌دهم از آن گل‌ها خوب مواظبت کن. نمی‌دانم قدرشان را می‌دانی یا نه؟

دلم می‌خواهد سرتاسر سرزمین تو را پا برهنه، با اندوهی از زنجیرهای گداخته در گرمای آفتاب سوزان صحرا بر دست و پا و گردن قدم می‌زدم و زجر تمام تازیانه‌ها و سیلی‌ها را می‌کشیدم و در آتش خیمه‌ها می‌سوختم ولی در این قرن‌های دور، قصه غصه اشک و تنهائی زینب و رقیه را نمی‌شنیدم. کربلا کاش می‌شد از فرط غصه دل کوچک رقیه که با سر بریده بابا حرف می‌زد، نفسی که فرو می‌دهم دیگر بر نیاید و یا دست آن پلید پست فطرتی که چادر از سر زینب کشید را قطعه قطعه کنم.

کربلا آیا شنیده‌ای که از تو می‌پرسند:

کربلا تا چند روز آن جسم پاک ماند بی غسل و کفن بر روی خاک

هر وقت که این شعر را می‌شنوم دوست دارم این کالبد را بشکافم تا شاید از رنج شنیدن این ابیات آزاد شوم.

نامه‌ام کمی طولانی شد. شاید تا زمانی که جواب نامه‌ام را ندادی دیگر نامه ننویسم یا شاید خدا خواست و به دیدارت آمدم و یا شاید هم از غصه مُردم.

کربلا ای بستر صبور یاس‌های خفته، دعا می‌کنم که بتوانم یاسدار خوبی برای آنچه خون حسین عزیز برایش ریخته شده، باشم و اسلام ناب محمدی را زنده نگه دارم حتی اگر «یک نفر باشم».